

مقدمه

واژه شیعه (الشیعة)، از دیرباز به عنوان نامی اصیل و شناخته شده برای پیروان مکتب اهل بیت (ع) کاربرد یافته و در همین حال، موضوعی برای تحقیق پژوهشگران بوده است؛ چنانکه در منابع کهن و نیز در تحقیقات اخیر، به شناخت مفاهیم شیعه اهتمام شده، و در این باره، از جمله در کتاب *تاریخ تشیع در ایران*، تألیف رسول جعفریان، و کتاب *خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه های شیعی در عصر امامان*، تألیف علی آقانوری، و مقاله «واژه شناسی شیعه و تشیع»، از نگارنده (منتظری مقدم، ۱۳۸۲) بررسی هایی شده است. این واژه در بستر تاریخ اسلام، کاربردهای متعدد و رویاروی داشته است؛ مانند «شیعة علی (ع)» و «شیعة آل محمد (ص)» از یک سو، و «شیعة عثمان»، «شیعة معاویه»، «شیعة آل ابی سفیان» و «شیعة بنی العباس» از دیگر سوی، که شناخت دقیق چنین مواردی نیازمند بازشناسی تاریخی مفاهیم شیعه است. بر این اساس، در این نوشتار، که با پرهیز از تکرار یافته های تحقیقات پیشین و با هدف نقد و تکمیل آنها تدوین شده، مسئله اصلی این است: واژه «شیعه» از نظر لغوی و اصطلاحی و در کاربردهای گوناگون تاریخی، چه مفاهیمی داشته است؟

در این نوشتار، در پاسخ گویی به پرسش مسئله یاد شده، کاربردهای واژه «شیعه» در بستر تاریخ اسلام، توصیف، و تحلیل «مفهومی — تاریخی» و تعاریف ارائه شده برای آن، نقد خواهد شد. بازشناسی مفاهیم «شیعه» در این نوشتار، شامل این بخش ها است: «مفاهیم لغوی»، «کاربردهای مضاف»، «کاربرد مفرد؛ به مثابه یک اصطلاح» و «مفاهیم اصطلاحی» شیعه. امید است در تداوم این پژوهش در فرصتی دیگر، گونه های شیعه نیز بازشناسی شود.

مفاهیم لغوی «شیعه»

«شیعه» در اصل، واژه ای عربی، و اسمی است که به یک شکل بر مذکر و مؤنث، و مفرد و تثنیه و جمع اطلاق می شود؛ اگرچه پایه مراتب گوناگون جمع، شیع و آشباع نیز استعمال می شود (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۲۵۸). همچنین اگر بخواهند تنها مفرد را قصد کنند «شیعی» می گویند که جمع آن در فارسی «شیعیان» است (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۲۵۸؛ مصاحب، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۳۲).

در زبان عربی، واژه «شیعه» از نظر لغوی، دارای دو گونه کاربرد است: مضاف و مفرد. در کاربرد مضاف، واژه «شیعه» به اسم فردی خاص اضافه می شود و به معنای «یاران» و «پیروان» آن فرد است؛ اما در کاربرد مفرد، واژه «شیعه» همراه با الف و لام (ال) و بدون اضافه شدن به نام کسی، به شکل «الشیعة»

بازشناسی تاریخی مفاهیم «شیعه»

montazeri@qabas.net

حامد منتظری مقدم / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)

دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶ - پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۳۰

چکیده

واژه «شیعه»، که نامی شناخته شده برای پیروان مکتب اهل بیت (ع) است، در بستر تاریخ اسلام، کاربردهای متعدد لغوی داشته، و سپس به یک اصطلاح تبدیل شده است. در این نوشتار، بر اساس روش تاریخی، کاربردهای شیعه توصیف و تحلیل، و مفاهیم آن بازشناسی می شود. بر پایه یافته های این نوشتار، ترکیب «شیعة علی (ع)»، مبتنی بر احادیث نبوی و مورد تأیید و تقدیس اهل بیت (ع) بوده، و چون در مقایسه با دیگر کاربردهای مضاف، استعمالش فزونی (غلبه) یافته، «الشیعة» (شیعه) آن متبادر و به یک اصطلاح برای آن تبدیل شده است. این اصطلاح افزون بر مفهوم خاص اعتقادی، در برخی مقاطع تاریخی، مفهوم عام داشته، اما با گذشت زمان، به مفهوم اعتقادی مختص گشته است. در این مفهوم، اصطلاح «شیعه» تمامی پیروان امام علی (ع) و فرزندان او را، که پیروی شان بر پایه اعتقاد به امامت منصوب آنان پس از پیامبر (ص) بوده، پوشش می داده است. از سوی دیگر، عنوان «مُتَشَبِّع» برای کسانی که صرفاً دوستدار اهل بیت (ع) بوده اند، کاربرد یافته است.

کلیدواژه ها: شیعه، مفاهیم شیعه، عثمانیه، مذهب تشیع، پیدایش تشیع، فرقه های شیعه.

استعمال می‌شود که به معنای «گروه» و دسته‌ای است که بر سر امری گرد هم آیند (مفید، ۱۴۱۴ق- ب، ص ۳۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۲۵۸).

در قرآن کریم، واژه «شیعه» چهار بار، یک بار به شکل مفرد، (مریم: ۶۹) و سه بار به شکل مضاف (قصص: ۱۵؛ صافات: ۸۳) به کار رفته است. همچنین در قرآن، در پنج جا واژه «شیع» (جمع) استعمال شده است (حجر: ۱۰؛ انعام: ۶۵ و ۱۵۹، قصص: ۴؛ روم: ۳۲).

در ادامه بر پایه تفکیک میان کاربرد مضاف و مفرد شیعه، مهم‌ترین نمونه‌ها از کاربردهای مضاف و سپس کاربرد مفرد آن بازشناسی و تحلیل خواهد شد.

کاربردهای مضاف «شیعه»

الف. «شیعة علی» و برخی نمونه‌های دیگر

ترکیب «شیعة علی»^۱، خود نمونه‌ای از کاربرد لغوی شیعه به شکل مضاف به نام یک شخص است. در همین نوع کاربرد - چنان‌که پس از این خواهد آمد - واژه «شیعه» همراه با نام‌هایی جز علی^{علیه السلام} در مواردی همچون «شیعة عثمان»، «شیعة معاویه»، «شیعة ابی‌بکر» و مانند اینها به کار رفته است. این کاربردها گاهی در دوران صدر اسلام و در گفتار و یا نوشتاری کهن بوده و گاهی نیز از تعبیر گزارشگر و یا نگارنده‌ای متأخر برگرفته شده است.

در این میان، ترکیب «شیعة علی^{علیه السلام}»، بی‌تردید اصیل‌ترین و کهن‌ترین نمونه و برگرفته از احادیث نبوی است. در این باره، شایان توجه است که قاضی نعمان (م ۳۶۳ق) با یادکرد از این احادیث؛ مانند «شیعة علی هُم الفائزون» (پيروان علی همان رستگارانند)، تأکید کرده که پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} فقط «شیعة علی» فرموده و از زبان رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} واژه «شیعه» درباره یاران هیچ صحابی دیگری به کار نرفته است (قاضی نعمان، بی‌تا، ج ۳، ص ۶۹). بر این اساس، می‌توان گفت که بیان نبوی، خود خاستگاه استواری برای کاربرد شیعة علی^{علیه السلام} بوده، و در تبدیل شیعه به یک اصطلاح، نقشی تعیین‌کننده داشته است.

در اشاره به برخی شواهد این امر، باید دانست که چون نزد ام‌سلمه، همسر پیامبر^{صلی الله علیه و آله}، از شیعة علی و شیعة عثمان سخن به میان آمد، گفت: «درباره شیعة علی چه می‌گویند که آنان در سرای آخرت رستگارانند» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۰۵). به احتمال زیاد، سخن ام‌سلمه برگرفته از حدیث نبوی «هذا و شیعتهم هم الفائزون» (صندوق، بی‌تا- ب، ص ۱۲) بود. سیوطی، عالم سنی از جابرین عبدالله انصاری نقل کرده است: «نزد پیامبر بودیم که علی وارد شد. پیامبر فرمود: سوگند به کسی که جانم به

دست اوست، این شخص و شیعه او در روز قیامت رستگارند». افزون بر این، وی در تعیین مصداق آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بینه: ۷) آورده است که با نزول آن، پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به علی^{علیه السلام} فرمود: «أنت و شیعتک...» (سیوطی، بی‌تا، ج ۶، ص ۳۷۹). همچنین حسکانی نزول آیه یاد شده را با هفده طریق از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله}، درباره علی^{علیه السلام} و شیعه وی دانسته است (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۵۹-۴۷۳؛ ابن مردویه، ۱۳۸۰، ص ۳۴۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۷۱).

درباره ترکیب «شیعة عثمان»، که مفهوم آن هم‌پایه با واژه «عثمانیه» بوده است، باید دانست که این ترکیب در دوران صدر اسلام به شکل گفتاری، از جمله در روایتی از امام باقر^{علیه السلام} (کلینی، ۱۳۶۷ق، ج ۴، ص ۵۱۸) و نوشتاری، از جمله در برخی از نامه‌های سیاسی (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳ق، ج ۲، ص ۳۹۰ و ۵۹۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۴۴) و نیز در دوران بعد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۴؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۱۱) به کار رفته است. در این حال، پس از شایع شدن کاربرد «عثمانیه»، استعمال «شیعة عثمان» به تدریج افول یافت.

گرایش به عثمان و به تبع آن، کاربرد واژگانی چون «عثمانیه» و «شیعة عثمان»، در زمان حیات او تجلی نداشت. این گرایش در واقع، در پی قتل عثمان و در لباس خون‌خواهی، آشکار و به رقابت و دشمنی با خلافت امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} و متهم کردن او در قتل عثمان منجر شد. بر همین اساس، گرایش به عثمان گاهی در قالب «شیعة معاویه» بازتاب یافت. در این باره، باید دانست که معاویه خویشتن را «ولی دم» عثمان معرفی می‌کرد. بر این اساس، گروهی که بعداً «عثمانیه» نام یافتند، معاویه را خلیفه پس از عثمان دانستند. همچنین حکومت بنی‌امیه نمادی از غلبه اندیشه عثمانی شد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳ق، ج ۲، ص ۳۷۸؛ ابن حجر، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۴؛ جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۲۱ و ۴۰).

پیشینه کاربرد «شیعة معاویه» به ماجرای حکمت در جنگ صفین بازمی‌گردد. در ابتدای پیمان‌نامه حکمت در تعیین طرفین پیمان، همراه با بیان نام «علی بن ابی طالب» و نام «معاویه بن ابی‌سفیان»، از پیروان این دو، با تعبیر «شیعتهما» (منقری، ۱۳۸۲ق، ص ۵۰۴؛ دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۹۴)، «من کان معه من شیعتهم» (منقری، ۱۳۸۲ق، ص ۵۱۰) و یا «شیعة علی و... شیعة معاویه» (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۰۴) یاد شده است. این کاربرد نمونه‌ای آشکار از کاربرد «شیعة معاویه» رویارو با «شیعة علی^{علیه السلام}» بود.

در نمونه‌ای دیگر، ابن‌عقده شیعی کوفی (۲۵۰-۳۳۲ق) خطاب به فردی اصفهانی به نام ابوجعفر، گرایش مذهبی اصفهانیان را تقبیح کرد و آنان را شیعة معاویه خواند. شایان توجه است که در برابر،

ابوجعفر با انکار چنین گرایشی، تأکید کرد که اهل اصفهان شیعه علی‌اند، و علی‌علیه برای آنان از چشم و خاندانشان عزیزتر است (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۶، ص ۲۰۷).

درباره ترکیب «شیعه ابی‌بکر»، به نظر می‌رسد که این ترکیب در تاریخ صدر اسلام استعمال نشده، و گاهی در متون پس از آن دوران (شریف مرتضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۵۸؛ ابن‌راشد، ۱۴۲۰ق، ص ۱۴۲) در نقش عنوانی که بیانگر پیروی از خلیفه نخست بوده، کاربرد یافته است.

ب. «شیعه آل محمد» و برخی نمونه‌های دیگر

«شیعه» در کاربرد لغوی به شکل مضاف، همراه با نام یک «خاندان» نیز استعمال شده است. در مهم‌ترین نمونه از این کاربرد، اضافه این واژه به خاندان رسول‌خدا (ص) با تعبیری مانند «شیعه آل محمد (ص)» و «شیعه اهل بیت رسول‌الله (ص)» و «شیعه اهل‌البیت (ع)»، و نیز در تعبیر مشابه همچون «شیعه علی و ولده (ع)» و «شیعه آل ابی‌طالب» ثبت شده است.

ترکیب «شیعه آل محمد (ص)» در روایات ائمه اطهار (ع) (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۷۵ و ۶۳۷) و آثار بزرگان شیعه (صدوق، ۱۳۶۳، ص ۴۵ و ۴۶) و نیز در متن حوادث تاریخی کاربرد یافته است؛ چنان‌که سلیمان بن سرد، امیر توانین، نیروهای خود را «شیعه آل محمد (ص)» خطاب کرده (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۲۲۲) و در نامه‌ای از مختار این تعبیر به کار رفته است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۶۰).

در اخطارنامه‌ای از خلیفه راضی عباسی به حنبله در سال ۳۲۳ق، اقدام آنان در تکفیر شیعه اهل‌بیت رسول‌الله (ص) نکوهش و به آنان به سبب بدعت‌هایشان هشدار داده شد (مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۴۱۴ و ۴۱۵). در گزارشی دیگر از همین اخطارنامه، عبارت «شیعه آل محمد (ص)» آمده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۳۰۸).

ترکیب «شیعه اهل‌البیت (ع)» فراوان در متون شیعی (مفید، ۱۴۱۴ق- الف، ص ۳؛ سیدبن طاووس، ۱۳۹۹ق، ص ۱۹۳) و نیز آثار اهل سنت (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۶۹) کاربرد داشته است. در یک نمونه تاریخی، عبدالله بن علی، عموی منصور عباسی، در پاسخ به نمایندگان منصور، که از او در دفع قیام محمدبن عبدالله بن حسن راهنمایی خواسته بودند، اهل کوفه را «شیعه اهل‌البیت (ع)» خواند و سفارش کرد که به کوفه حمله کنند (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۳۵). پیش‌تر محمدبن علی، رهبر عباسیان، نیز با تمرکز بخشیدن به دعوت خود در منطقه خراسان، به تبیین گرایش اهالی دیگر مناطق پرداخته و کوفیان را «شیعه علی و ولده» خوانده بود. (مؤلف ناشناخته، ۱۳۹۱ق، ص ۲۰۶؛ ابن

فقیه، ۱۴۱۶ق، ص ۶۰۴). در کاربردی دیگر، از گرایش شیعی یک شاعر با تعبیر «شیعه آل ابی‌طالب» یاد شده است (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۵۲).

در اینجا باید بر این نکته پای فشرده که کاربرد واژه «شیعه» به شکل مضاف به نام خاندان پیامبر (ص) و نمونه‌های مشابه در اصل، تداوم کاربرد «شیعه علی (ع)» و هم‌پایه با آن بوده و نشان می‌دهد که پس از حضرت علی (ع)، شیعیان پیرو فرزندان وی، و به تعبیر دیگر، پیرو خاندان رسالت بوده‌اند؛ چنان‌که ابن‌خلدون در ابتدای گزارش اجمالی از انشعابات شیعه، با تعبیر «شیعه اهل‌البیت لعلى بن ابی‌طالب و بنیه»، درواقع، شیعه خاندان پیامبر (ص) را شیعه علی (ع) و فرزندان وی به شمار آورده است (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۵). بر این اساس، کاربرد شیعه در این‌گونه تعبیر، فرع بر کاربرد شیعه علی (ع)، در روند گذار از کاربرد لغوی به کاربرد اصطلاحی بوده است.

واژه «شیعه» به شکل مضاف به نام خاندان درباره گرایش رویارو با شیعه علی (ع) نیز کاربرد یافت؛ چنان‌که «شیعه بنی‌امیه» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۱۳۹) و «شیعه آل ابی‌سفیان» در جایگاه تعبیر دیگری از شیعه عثمان و یا شیعه معاویه قابل شناسایی است. در این میان، کاربرد «شیعه آل ابی‌سفیان» از زبان امام حسین (ع) در روز عاشورا بسیار آشناست؛ آن‌جاکه حضرت در نهب به دشمن فرمودند: «ای پیروان آل ابی‌سفیان! اگر دین ندارید و از رستخیز نمی‌هرا سید، دست‌کم در این دنیای خود آزاده باشید...» (سیدبن طاووس، ۱۴۱۷ق، ص ۷۱؛ ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۱۷).

جز این، «شیعه آل‌الزبیر» (مسعودی، بی‌تا، ص ۲۷۱؛ ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۳۲۷)، که گاهی با تسامح «شیعه الزبیر» خوانده شده (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۲۶)، نمونه‌ای دیگر است که می‌تواند عنوانی برای حامیان سیاسی و محدود به دوران حاکمیت خاندان زبیری (۶۴-۷۳ق) به شمار آید. البته ایشان با پذیرش خلافت عبدالله بن زبیر، در اصل با امویان، و فقط در یک مقطع کوتاه، با مختار، که خود از شیعیان آل‌محمد (ص) بود (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۲۱۸)، رویارو بودند.

همچنین واژه «شیعه» با اضافه به نام خاندان عباس، عموی پیامبر، با تعبیری همچون «شیعه ولد العباس» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۹۴؛ مؤلف ناشناخته، ۱۳۹۱ق، ص ۴۰۳) یا ترکیب نسبتاً پرکاربرد «شیعه بنی‌العباس» (طبری، همان، ج ۷، ص ۱۰۹؛ مؤلف ناشناخته، همان، ص ۱۹۱) استعمال شده است. کاربرد «شیعه خاندان عباس» پس از تثبیت خلافت عباسی، ناظر به حمایت سیاسی از دولت عباسی بود و در همین چارچوب، گاهی واژه «شیعی» به معنای «عباسی» به کار می‌رفت (سمعی، ۱۳۸۲ق، ج ۸، ص ۲۴۱؛ تستری، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۲). برای نمونه، مسعودی در اوایل سده چهارم هجری، نصرین

ازهر را، که کارگزار متوکل عباسی در مبادله اسرای مسلمان و رومی بود، شیعی و شیعه فرزندان عباس خواند (مسعودی، بی تا، ص ۱۶۲).

در این حال، در مرحله دعوت به قیام و در ابتدای خلافت عباسی، ترکیب «شیعه خاندان عباس» بازگوی گرایش مذهبی بود و ایشان جزئی از «کیسانی» و در اصل، جزئی از شیعه علی^{علیه السلام} بودند. بر این اساس، در آغاز، مشروعیت خلافت عباسی به اندیشه امامت بلافصل علی^{علیه السلام} باز می گشت و عباسیان را از همراهی عموم شیعیان بهره مند می ساخت؛ چنان که در آغاز خلافت عباسی، داود بن علی خطاب به همگان و در فراخوان به پذیرش خلافت عباسی، گفت: پس از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}، در جایگاه خلافت، کسی شایسته تر از علی بن ابی طالب^{علیه السلام} و سفاح نایستاده است (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۰). سفاح نیز به برتر و عادل تر بودن علی^{علیه السلام} اذعان داشت (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۸).

با گذشت زمانی نه چندان دراز، آن گاه که عباسیان در صدد تثبیت خلافت خود برآمدند، به روشنی دریافتند که پیوستگی مشروعیت خلافت آنان به امامت علی^{علیه السلام} برایشان بسیار پرمخاطره است و می تواند سادات علوی را در قیام بر ضد آنان توانمند سازد. از این رو، منصور عباسی در مکاتبه با محمد، مشهور به «نفس زکیه»، به انکار خلافت بلافصل علی^{علیه السلام} پرداخت و مدعی شد که نیای او عباس، چون عمومی پیامبر بوده، خلافت پیامبر به وی ارث رسیده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۵۶۸—۵۷۱؛ مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۳۹۶—۴۰۰). این ادعای منصور، آشکارا پیوند میان شیعه آل عباس و تشیع علوی را گسست.

در دوران حکومت اموی، علویان و عباسیان در دشمنی با بنی امیه متحد بودند و بر پایه گزارشی، آنان همگی «شیعه آل محمد^{صلی الله علیه و آله}» نامیده می شدند؛ اما پس از آنکه عباسیان به قدرت رسیدند، بر علویان سخت گرفتند و پس از آن، کسانی که به امامت بنی علی^{علیه السلام} معتقد بودند «شیعه» نام یافتند (حسینی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۳—۱۳۴). استفاده عباسیان از شعار «الرضا من آل محمد^{صلی الله علیه و آله}» (مؤلف ناشناخته، ۱۳۹۱، ص ۲۰۰ و ۲۸۷)، خود گواه یکی بودن پیشینه ایشان است. سیوطی می نویسد: «منصور نخستین کسی بود که فتنه میان عباسیان و علویان را برانگیخت، و پیش تر، آنان یکی بودند» (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۲۶۱). در این پژوهش، مکاتبه میان منصور و نفس زکیه اقدامی از سوی منصور برای «گسست تشیع عباسی از تشیع علوی» به شمار آمده است. در این حال، در برخی منابع، این گسست به خلیفه بعدی، مهدی، نسبت داده شده است (مؤلف ناشناخته، ۱۳۹۱، ص ۱۶۵؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱).

در این باره دو گزارش زیر شایان توجه است:

یکم. قاسم بن مجاشع، که یکی از نقیبان دوازده گانه و از رؤسای دعوت عباسی (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۹۷؛ سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱۳، ص ۸) و میان شیعیان عباسی امام جماعت (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۳۶۳، ۳۶۴ و ۳۶۷) و عهده دار منصب قضا (همان، ص ۳۸۱) بود، در همان حال که مهدی عباسی را و صی خود قرار داد، در وصیت نامه خود نگاشت: «قاسم بن مجاشع... شهادت می دهد که... علی بن ابی طالب وصی رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و وارث امامت پس از اوست». بنا به این گزارش، این وصیت نامه بر مهدی عرضه شد و هنگامی که به این قسمت رسید، آن را انداخت و دیگر به آن نگاه نکرد (همان، ج ۸، ص ۱۷۶؛ مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۴۸۲ و ۴۸۳).

دوم. هشام بن حکم خطاب به یونس، در تبیین فرمان امام کاظم^{علیه السلام} به وی مبنی بر بحث و مناظره نکردن، گفت که آن فرمان، در ایام خلافت مهدی بود که بر فرقه ها و مذاهب سخت گیری می شد و کسی به نام ابن مفضل (یا ابن مقعد) «اصناف فرقه ها» را برای مهدی نگاشت و آن «نگاشته» بر مردم خوانده شد. در این گفت و گو، یونس در تأیید سخن هشام، به وی گفت که در دو جا (دو بار) شنیده است که آن نگاشته بر مردم خوانده می شد، و با اشاره به متن آن نگاشته، از فرقه هایی همچون «زُراریه»، «عماریه» و «یغفوریه» یاد کرد که در آن متن، وجود فرقه هایی به این اسامی ادعا شده بود (طوسی، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۲).

در جمع بندی، می توان گفت که فرایند گسستن تشیع عباسی از تشیع علوی از زمان منصور آغاز شد، اما چنان که در گزارش نخست در وصیت نامه قاسم پیدا است، گرایش به تشیع علوی حتی میان بزرگان عباسی رواج یافت، و مهدی در رویکرد به مرزبندی گرایش های مذهبی و شکل بخشیدن به مذهب رسمی عباسی - که گزارش دوم اشاره به چنین رویکردی دارد - به احتمال زیاد، آشکارا تشیع عباسی را از تشیع علوی گسست.

همچنین باید دانست که ادعای منصور مبنی بر خلافت وراثتی عباس، زمینه را برای به وجود آمدن گرایش مذهبی جدیدی مبنی بر امامت بلافصل و بی واسطه عباسیان فراهم ساخت؛ چنان که در معرفی فرقه «راوندیه» به همین گرایش تصریح شده است (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۳۶؛ نوبختی، ۱۳۵۵، ص ۳۶؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱). البته چنین گرایشی به سبب تعارض با عقاید عامه اهل سنت دوام و اشاعه نیافت و در نتیجه، کاربرد «شیعه خاندان عباس» در مراحل بعدی، به حمایت سیاسی از عباسیان - که پیش از این بیان شد - محدود ماند.

در پایان شناسایی مهم ترین نمونه های کاربرد مضاف شیعه، یادآوری می شود که نمونه ای دیگر

از این کاربرد به شکل «شیعتی» (شیعیان من) و «شیعتنا» (شیعیان ما) از زبان اهل بیت علیهم السلام گزارش شده است که پس از این، در شناخت نقش اهل بیت علیهم السلام در فرایند شکل‌گیری اصطلاح «شیعه» بدان اشاره می‌شود.

کاربرد مفرد «شیعه» به مثابه یک اصطلاح

پیش از این، نمونه‌هایی از کاربردهای شیعه به شکل مضاف شناسایی شد. حال باید دانست که ترکیب «شیعة علی علیه السلام» به دنبال فراوانی و «غلبه» استعمال نسبت به دیگر نمونه‌های مضاف، به تدریج به این ویژگی رسید که هرگاه «الشیعة» (شیعه به شکل مفرد) گفته می‌شد، به همین مورد، یعنی شیعة علی علیه السلام (شیعه به شکل مضاف به نام علی علیه السلام) تبادر می‌یافت و بدین سان، واژه «الشیعة» به یک «اصطلاح» (Term) برای شیعة علی علیه السلام تبدیل شد. به دیگر بیان - چنان‌که پیش‌تر گذشت - در آغاز، شیعه به شکل مفرد (الشیعة) به معنای «گروه» بود. بر این اساس، چنانچه نشانه و قرینه‌ای وجود داشت، روشن می‌شد که منظور از آن، کدام «گروه» (پیروان چه کس یا کسانی) است؛ اما هنگامی که الشیعة تبدیل به یک اصطلاح شد، بدون نیاز به قرینه روشن بود که منظور، شیعة علی علیه السلام است و کاربرد شیعه در متون عربی همراه با الف و لام به‌طور مشخص اصطلاحی برای پیروان علی علیه السلام شد (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۱۹).

در اصطلاح شدن «الشیعة» در شیعة علی علیه السلام، بر دو نکته باید پای فشرده:

نخست اینکه با پیدایش اصطلاحاتی همچون «عثمانیه» و سپس «اهل سنت»، که جایگزین شیعة عثمان، شیعة معاویه، شیعة بنی امیه و شیعة بنی العباس شد، این زمینه فراهم شد که واژه شیعه درباره این گروه‌ها، که رویارو با علی علیه السلام و فرزندان ایشان بودند، کمتر استفاده شود و در برابر، درباره پیروان علی و فرزندان او علیهم السلام (با تعبیر شیعة علی علیه السلام و نمونه‌های تابع آن مانند شیعة علی و ولده علیهم السلام) به فراوانی استفاده شود. در نتیجه، به تدریج، وضعیت به گونه‌ای شد که الشیعة به پیروان علی و فرزندان او علیهم السلام متبادر شد.

دوم و مهم‌تر، ریشه‌دار بودن ترکیب «شیعة علی علیه السلام» بود. پیش‌تر گذشت که این ترکیب از احادیث نبوی برگرفته شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله واژه «شیعه» را فقط درباره یاران علی علیه السلام فرموده است. در این باره نیز باید افزود که در همان عصر نبوی، صحابیانی همچون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد، «شیعة علی علیه السلام» خوانده می‌شدند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۱۵) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت، شیعة علی علیه السلام را دارای جایگاهی ممتاز معرفی کرده بود (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۸). بر این اساس، کاربرد واژه «شیعه»

میان پیروان اهل بیت علیهم السلام مبتنی بر یک نگرش اصیل و حتی قدسی بود، تا آنجا که در روایتی از امام باقر علیه السلام تصریح شده که واژه «شیعه» را خداوند متعال نام شیعیان قرار داده، و نامی ستودنی دانسته شده است: «لیهتکم الاسم الذی نحلکم الله تعالی إیّاه...» (قاضی نعمان، بی تا، ج ۳، ص ۴۶۹). این در حالی است که استعمال این واژه درباره دیگران (پیروان کسانی جز علی و فرزندان او علیهم السلام) استعمال لغوی محض بوده و هرگز مبتنی بر نگرش یادشده نبوده است.

درباره شکل‌گیری نگرش قدسی به کاربرد شیعه، که خود زمینه‌ساز تبدیل «الشیعة» به یک اصطلاح برای پیروان اهل بیت علیهم السلام شد، باید بر نقش بسیار مهم اهل بیت علیهم السلام پای فشرده. خطاب امیرمؤمنان علی علیه السلام به یاران خویش با عبارت «شیعتی» به معنای «پیروان من» (ابن ندیم، ۱۳۹۳ق، ص ۲۲۳؛ منقری، ۱۳۸۲ق، ص ۵)، و یا خطاب برخی امامان علیهم السلام با عبارت «شیعتنا» به معنای «پیروان ما» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۸۹؛ صدوق، بی تا الف، ص ۲-۸، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۵۰ و ۵۱)، در همان حال که بیانی بسیار عاطفی و مودت‌آمیز بود، تأکید بر استفاده از واژه «شیعه» را نشان می‌دهد. این تأکید تا بدان‌جا بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام با به کار بردن واژه «الشیعة» (به شکل مفرد)، به بیان ویژگی‌های لازم در فرد شیعی پرداختند (اسکافی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۴۱؛ صدوق، بی تا الف، ص ۱۱) و امام صادق علیه السلام شیعه (الشیعة) را مایه شرافت دین خواندند (صدوق، بی تا ب، ص ۹).

یکی از پژوهشگران به‌درستی، نامۀ ارسالی شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام در تسلیت شهادت امام حسن علیه السلام را قدیمی‌ترین سند مکتوب دانسته که در آن، اصطلاح «الشیعة» برای پیروان اهل بیت علیهم السلام به کار رفته است. گفتنی است که در متن آن نامه، عبارت «... هذه الشیعة...» آمده، و این عبارت در برابر «... هذه الأمة عامة...» قرار گرفته است (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۱۹). با توجه به زمان شهادت امام حسن علیه السلام، این سند ناظر به نیمه سده نخست هجری است. در این حال، باید دانست در آغاز این نامه، عبارت «... للْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ أَبِيهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ...» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۸) خود می‌تواند یک قرینه به‌شمار آید.

در این باره، صرف‌نظر از سند مکتوب، می‌توان به سند شفاهی کهن‌تری از سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام دست یافت. این سند، که از سوی ابو جعفر اسکافی معتزلی (م ۲۴۰ق) و نیز به فراوانی در متون شیعی گزارش شده است، به احتمال زیاد، ناظر به دوران خلافت علی علیه السلام، و کهن‌تر از سند مکتوب یادشده است. بنابه این گزارش، امیرمؤمنان علی علیه السلام ویژگی‌های سیمای شیعه (الشیعة) را بیان، و شیعه بودن گروهی را که چنان ویژگی‌هایی ندا شتند، انکار کرده است: «لَأَرَى عَلَيْكُمْ سِمْاءَ الشَّيْعَةِ...» (اسکافی،

۱۴۰۲ق، ص ۲۴۱؛ صدوق، بی تا الف، ص ۱۱). این گزارش افزون بر اینکه سندی شفاهی برای کاربرد «الشیعة» در جایگاه یک اصطلاح برای شیعة علی است (منتظری مقدم، ۱۳۸۲)، نقش امیرمؤمنان در تثبیت این اصطلاح و هویت بخشی مفهومی به آن را آشکار می سازد.

در این باره، باید توجه داشت که اصطلاح شدن «الشیعة» برای «شیعة علی»، در هر زمانی که رخ داده باشد، ناظر به کاربرد مطلق و بدون قرینه بوده، و استعمال واژه «الشیعة» همراه با قرینه درباره دیگر گروه ها را نفی نمی کرده است؛ چنان که در گزارشی از فعالیت داعیان عباسی، واژه «الشیعة» به کار برده شده (طبری، ۳۸۷ق، ج ۷، ص ۳۶۷) و منظور، شیعة خاندان عباسی بوده است. همچنین اصطلاح شدن «الشیعة» برای «شیعة علی» مانع کاربرد لغوی مضاف در دیگر موارد نبوده است.

مفاهیم اصطلاحی «شیعه»

تا بدینجا، روند تبدیل شدن «الشیعة» به یک اصطلاح برای «شیعة علی» تبیین شد. حال در بازشناسی مفاهیم اصطلاحی «الشیعة»، نخست باید دانست که در کاربردهای مضاف شیعه - که پیش تر شناسایی شد - مفاهیم «پیروی» از یک شخص و «یاری» رساندن به او، به عنوان مفاهیم اساسی شیعه وجود داشته است. البته این پیروی کردن و یاری رساندن می توانست بر مبنای گرایش اعتقادی و یا دیگر گرایش ها مانند سیاسی، منطقه ای و جز اینها باشد. همچنین باید تأکید کرد که هریک از این گرایش ها برآمده از زمینه ها و عوامل خاص خود بوده، و از نظر ماهوی و تقدم و تأخر زمانی، به فرایند تبدیل شدن واژه «الشیعة» به یک اصطلاح، که فرایندی واژگانی بوده، بستگی نداشته است؛ چنان که برای نمونه، شکل گیری گرایش اعتقادی به امامت بلافصل علی بستگی به این نداشت که پیروان او «شیعة علی» خطاب شوند یا «الشیعة».

بر این اساس، ترکیب «شیعة علی» به مفهوم لغوی پیروان علی، حتی در نخستین کاربردهای آن در دوران پیامبر اکرم، هم می توانست به کسانی که پیروی شان از حضرت علی بر مبنای اعتقاد به امامت بلافصل او بود، اطلاق شود و هم می توانست بر پایه گرایشی جز این و برای نمونه برآمده از محبت به اهل بیت و یا گرایش سیاسی باشد. همچنین پس از شکل گیری اصطلاح «الشیعة» برای «شیعة علی»، خود این اصطلاح نیز همین گونه بود و مفهوم این اصطلاح می توانست بازگوی گرایش اعتقادی و یا گرایشی دیگر باشد. بر پایه این سخن، باید به دو نکته زیر توجه داشت:

نکته نخست اینکه شکل گیری اصطلاح «الشیعة» را نمی توان مساوی با آغاز پیدایش گرایش اعتقادی به امامت بلافصل حضرت علی دانست. شهید سید محمد باقر صدر به درستی در این باره نگاشته است: «نباید ولادت اندیشه شیعی... را همراه و مقرون با ولادت اصطلاح «الشیعة» یا «الشیعة»، به عنوان اسم فرقه ای مشخص از مسلمانان بدانیم؛ زیرا ولادت نامها و اصطلاحات امری است و پیدایش محتوا و اصل گرایش و اندیشه امری دیگر است...» (فیاض، ۱۴۰۶ق، مقدمه شهید صدر، ص ۴).

در پژوهشی با وجود نقل همین سخن شهید صدر، از آن عبور شده است (الویری، ۱۳۹۱، ص ۲۱) همچنین دیدگاهی با عنوان «پیدایش شیعه در عصر پیامبر» بر پایه استدلال به کاربرد واژه «شیعه» از سوی پیامبر معرفی و در نقد آن، گفته شده که استعمال «شیعه» در آن دوران لغوی بوده است، در حالی که وقتی از پیدایش شیعه سخن می گوئیم، مراد مفهوم اصطلاحی «شیعه» است (الویری، ۱۳۹۱).

درباره دیدگاه و نقد یادشده، اولاً باید اذعان کرد که در سخن از پیدایش شیعه در عصر پیامبر، هیچ گاه به صرف کاربرد واژه «شیعه» از سوی پیامبر استدلال نمی شود، و این کاربرد فقط به عنوان شاهد مورد استناد است. ثانیاً، به نظر می رسد که در نقد یادشده، تصور شده است که مفهومی که برای اصطلاح شیعه تبیین می شود، نمی تواند پیش از تبدیل شدن واژه «شیعه» به یک اصطلاح، در کاربرد لغوی آن وجود داشته باشد؛ اما این خود خلطی آشکار میان فرایند تبدیل یک واژه به یک اصطلاح و فرایند «پیدایش گرایش های شیعی (اعتقادی و جز آن)» است، در حالی که به کار بردن اصطلاح «الشیعة» بر پایه گرایش اعتقادی به امامت علی و فرزندان او، برای مثال، مانع آن نیست که کاربرد شیعة علی نیز بر پایه همین گرایش باشد و - همان گونه که گذشت - شکل گیری اصطلاح «شیعه» فقط بیانگر آن است که از آن پس «الشیعة» بدون قرینه بر «شیعة علی» تبادر می یافت.

نکته دوم آنکه در شناخت مفاهیم اصطلاحی شیعه، ناگزیر باید استعمالات تاریخی آن را بازشناخت. با همین رویکرد، پیش تر در پژوهشی از نگارنده، دو مفهوم خاص و عام برای اصطلاح شیعه، شناسایی و گفته شده است که «شیعه» در مفهوم خاص، شامل معتقدان به امامت منصوب و بلافصل علی و فرزندان او بود؛ اما در مفهوم عام، دامنه ای وسیع تر داشت و گرایش غیراعتقادی (محبتی) را نیز پوشش می داد (منتظری مقدم، ۱۳۸۲)؛ چنان که به یاران علی در جنگ های دوران خلافتش، «شیعة علی» اطلاق می شد؛ در حالی که فقط برخی از آنان

معتقد به امامت بلافصل او بودند و بسیاری از ایشان شیعه محبتی یا عراقی و سیاسی بودند. البته از آن رو که شیعیان صرفاً عراقی و یا سیاسی نیز تظاهر به محبت اهل بیت علیهم السلام می کردند، می توان عنوان «شیعه محبتی» را جامع گونه های غیراعتقادی دانست.

همچنین در آن پژوهش، اذعان شده است که از نظر تاریخی، به تدریج و با گذشت زمان، واژه «شیعه» بیشتر به مفهوم اصطلاحی خاص اعتقادی تطبیق یافت، و اسمی برای پیروان مذهب تشیع شد، که خود شامل فرقه های متعدد مانند زیدیه، اسماعیلیه و امامیه اثنی عشریه بود (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۲۵۸، ذیل «شیعه»). حال در ادامه، برخی از «زمینه ها» و «پیامدها»ی فرایند تطبیق تدریجی اصطلاح «شیعه» بر شیعه اعتقادی بررسی می شود:

درباره زمینه ها، از یک سو، باید به نقش مهم اهل بیت علیهم السلام توجه داشت که در بیانات خود، با هویت بخشی به جامعه شیعی، اوصاف شیعیان را تبیین و بر پیروی از خویش تأکید می کردند؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «کذب من زعم أنه من شیعتنا و هو متمسک بعروة غیرنا» (صدوق، بی تا - الف، ص ۳)؛ دروغگوست کسی که می گوید از شیعیان ماست، در حالی که به روش دیگران تمسک می جوید. همچنین امام رضا علیه السلام فرمود: «شیعتنا المسلمون لامرنا الآخذون بقولنا» (صدوق، بی تا - الف، ص ۳)؛ شیعیان ما آنانند که تسلیم فرمان ما هستند و سخن ما را اخذ می کنند. حتی در روایتی تأکید شده است آنان که صرفاً دو ستار ما اهل بیت علیهم السلام هستند، اما از ما پیروی نمی کنند و مرتکب معاصی می شوند، «شیعه ما» نامیده نمی شوند، بلکه «محبان ما» خوانده می شوند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۳۵۲). بی تردید، در این بیانات، کاربرد «شیعه» ناظر به شیعیان اعتقادی بوده، و این خود، کاربرد آن را از دیگر گرایش ها دور می ساخته است.

از دیگر سوی، در این باره باید دانست که در عصر اموی و عباسی، در مقایسه با دوران خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام، هزینه «شیعه» خوانده شدن، بسیار سنگین و برابر با سرکوب و رنج فراوان بود. از این رو، در عمل، گرایش های غیراعتقادی نمی توانست توجیه کننده چنان هزینه ای باشد و بیشتر کسی «شیعه» بود که به امامت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داشت، و این اصطلاح نیز درباره همین شیعیان به کار می رفت.

اما پیامدهای فرایند یادشده، یکی این بود که کسانی که به امامت اهل بیت علیهم السلام معتقد نبودند و با وجود این، دوستدار ایشان بودند، چون در اظهار دوستی اهل بیت علیهم السلام به شیعیان شباهت داشتند، «مُتَشَبِّه» خوانده شدند؛ چنان که از حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ق) به «متشبهاً ظاهر التشیع» (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق،

ج ۱۶، ص ۱۳۴) و نیز از برخی دیگر از رجال اهل سنت به «متشبهاً سنیاً و کان موالیا لآل رسول الله صلی الله علیه و آله» (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۵۱۲) یاد شده است.

پیامد دیگر اینکه واژه «شیعه» پس از آنکه به تدریج، اسمی برای پیروان مذهب تشیع به مفهوم اعتقادی شد، با گذشت زمانی بیشتر، به نامی برای شیعه امامیه اثناعشریه (دوازده امامی) اختصاص یافت. این امر بیشتر متأثر از کثرت و غلبه جمعیت این گروه از شیعیان در مقایسه با دیگر گروه ها بود. در این باره، صرف نظر از ترکیب جمعیتی کنونی شیعه، گفتنی است که مسعودی، که خود، سفرهای متعددی به بلاد گوناگون اسلامی داشته، در *مروج الذهب*، که تاریخ نگارش آن سال ۳۳۲ق است، درباره اثناعشریه تصریح کرده است: «ایشان جمهور شیعه اند» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۱۲). همچنین در این باره، شایان توجه است که برخی از دیگر گروه ها برای خود، کاربرد عنوانی اختصاصی مانند «اسماعیلیه» را ترجیح می دادند (شهرستانی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۹۲).

شیخ مفید در *اوائل المقالات*، در سخنی که بازگوی تطبیق اصطلاح «الشیعه» به شیعیان اعتقادی در دوران خود اوست، نگاشته است: «إذا أدخل فيه علامة التعریف فهو علی التخصیص لامحالة لأتباع أمير المؤمنين علیه السلام علی سبیل الولاء و الاعتقاد لإمامته بعد الرسول صلی الله علیه و آله بلافصل و نفی الإمامة عمن تقدمه فی مقام الخلافة... و الذی يدل علی صحة ذلك عرف الکافة و معهودهم منه فی الإطلاق...» (مفید، ۱۴۱۴ق - ب، ص ۳۵)؛ بی تردید، واژه «شیعه» همراه با نشانه تعریف (الشیعة) به طور مشخص، به پیروان امیرمؤمنان (علی علیه السلام)، که پیروی شان بر مبنای ولاء و اعتقاد به امامت بلافصل او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و نفی امامت خلفایی است که بر وی تقدم جستند، اختصاص دارد... و عرف و معهود همگان از کاربرد «الشیعه» به طور مطلق [بدون قرینه]، شاهد درستی این سخن است. بر همین اساس، شیخ مفید در ادامه، کاربرد «شیعه» را فقط درباره امامیه و زیدیه جارودیه درست دانسته است (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۳۷).

شیخ مفید در اینجا گویا متأثر از رویکرد کلامی، فقط زیدیه جارودی را جزء شیعه دانسته، و در واقع، اطلاق عنوان «شیعه» را بر زیدیه غیرجارودی، که امامت علی علیه السلام را «بلافصل» و نیز منصوص نمی دانند و در پذیرش خلافت ابوبکر و عمر با اهل سنت مشترکند (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۲۰ و ۲۱، ۵۷؛ شهرستانی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۱) روا ندانسته است. این در حالی است که او در کتاب *الارشاد*، با این بیان که «أن الشیعة رجلا: امامی و زیدی...» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳)، شیعه را به طور کلی، به دو گونه امامی و زیدی معرفی کرده است. تفکیک نکردن زیدیان در *الارشاد*، احتمالاً بر این پایه بوده است

که در متون فرقه‌شناسی، زیدیه در بیانی اعم از جارودی و غیر جارودی، شیعه به‌شمار آمده‌اند (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۲۰ و ۲۱؛ ۵۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۷۱ و ۷۳). در این باره، گفتنی است که در متنی متأخر، زیدیان غیر جارودی به‌عنوان «متشیع» - که پیش از این معرفی شد - خوانده شده‌اند (مؤلف نا شناخته، ۱۳۸۸، ص ۱۷).

به نظر می‌رسد که شیخ مفید در *اوائل المقالات* با همان رویکرد کلامی، با قید «بلا فصل» درباره امامت حضرت علی علیه السلام و نیز نفی امامت کسانی که بر علی علیه السلام تقدم جستند، در اصل، به منصوص و الهی بودن امامت نظر داشته است. البته او شیعه را به پیروان امیرمؤمنان علیه السلام اختصاص داده و از کاربرد آن درباره پیروان فرزندان علی علیه السلام بر پایه تداوم اندیشه امامت سخن نگفته است. چه بسا وی در این سخن، اصل تبدیل شدن واژه «الشیعه» به یک اصطلاح برای «شیعه علی علیه السلام» را گزارش کرده و نظر به این نداشته که این اصطلاح در ادامه، شامل پیروان فرزندان علی علیه السلام نیز بوده است.

همچنین در این باره، باید به دو نکته توجه داشت: یکی آنکه پیروان علی علیه السلام، ولایت فرزندان وی را نیز پذیرفته بودند: «هل يكون شيعة علي إلاً من ... تولي صالح ولده (فضل بن شاذان، ۱۳۶۳، ص ۴۷۶)؛ آیا شیعه علی علیه السلام جز کسی است که ... ولایت فرزندان صالح وی را پذیرفته است؟ دیگر اینکه میان تمامی شیعیان همواره امیرمؤمنان علی علیه السلام جایگاه محوری داشته است. *ابان بن تغلب* با تصریح به این جایگاه و نیز اذعان به شاخص بودن امام صادق علیه السلام شیعه را چنین شناسانده است: «شیعیان کسانی‌اند که هنگام اختلاف مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن علی علیه السلام را، و هنگام اختلاف مردم از علی علیه السلام سخن جعفر بن محمد علیه السلام را اخذ می‌کنند» (نجاشی، بی تا، ص ۱۲).

در اینجا، با پرهیز از تکرار بازخوانی همه تعاریف شیعه اعتقادی (آقانوری، ۱۳۸۵، ص ۹۵—۱۰۱)، باید دانست که شهرستانی شیعه را به‌عنوان پیروان علی علیه السلام، که قایل به امامت و خلافت وی بر پایه نص و وصیت آشکار و یا پنهان و معتقد به تداوم امامت در فرزندان علی علیه السلام بودند، شناسانده است (شهرستانی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۴۶). این تعریف از این نظر، که به اندیشه تداوم امامت در فرزندان علی علیه السلام تصریح دارد، جامع است؛ اما همچنان فقط امامیه و زیدیه جارودیه را پوشش می‌دهد. این در حالی است که شهرستانی بی‌توجه به این امر، زیدیان غیر جارودی را نیز به رسم رایج فرقه‌نویسان در ذیل شیعه معرفی کرده است (همان، ص ۱۵۹—۱۶۲).

همچنین گفتنی است که ابن حزم اندلسی در شناسایی شیعه نگاشته است: «هر کس با شیعه موافق باشد در اینکه علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل مردم است و او و پس از او، فرزندان

برای امامت شایسته‌ترین مردم هستند، شیعی است...» (ابن حزم اندلسی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۲۴). این شناسایی «به ظاهر» دقیق و جامع است (فیاض، ۱۴۰۶ق، ص ۳۳ و ۳۴؛ ملک مکان و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۳)؛ چنان‌که در آن گفته شده است که شیعه، علی علیه السلام و فرزندان او را «شایسته‌ترین مردم برای امامت» می‌داند، و این بیان، زیدیه غیر جارودیه را پوشش می‌دهد. در این حال، باید اذعان داشت که تعریف ابن حزم در انعکاس اعتقاد شیعیان امامی و زیدیه جارودیه دچار کاستی مهمی است؛ زیرا از نظر ایشان، علی علیه السلام و فرزندان او، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله «امام» هستند و نه فقط «شایسته‌ترین مردم برای امامت».

کاستی یادشده در برخی تعاریف اخیر نیز وجود دارد؛ چنان‌که در تعریف «تشیع» آمده است: «اعتقاد به افضلیت امام علی علیه السلام و برتری آن حضرت برای امامت و خلافت، چه به واسطه شایستگی شخصی و چه به واسطه تصریح و یا اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله» (آقانوری، ۱۳۸۵، ص ۱۰۲). در این تعریف، اعتقاد به افضلیت و برتری برای امامت بیان شده، و اعتقاد امامیان و زیدیه جارودی به «امامت بلا فصل» علی علیه السلام انعکاس نیافته است. همچنین است این تعریف: «شیعه کسی است که امام علی علیه السلام را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردم می‌داند و معتقد است که او و فرزندان با نص، اعم از جلی و خفی یا غیر نص، برای امامت و خلافت شایستگی دارند» (ملک مکان و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۴). در این تعریف نیز عبارت «... شایستگی دارند» دقیق نیست.

در پایان، با پرهیز از ورود به بازشناسی گونه‌های شیعه، که گاه بر پایه تقسیم عرضی به اعتقادی، محبتی، سیاسی، عراقی و مانند اینهاست، و گاه بر پایه تقسیم طولی و با توجه به مراتب مفهومی شیعه است (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۲۲—۷۷؛ ملک مکان و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۲—۴۱) و با امید به اینکه در تکمیل نوشتار حاضر، در فرصتی دیگر گونه‌های شیعه نیز بازشناسی شود، به اشاره باید گفت که بر پایه بیانات اهل بیت علیهم السلام، شیعه در یک تقسیم طولی، بر سه گونه «محبتی»، «اعتقادی» و «رفتاری» است. گفتنی است که در تعریف یاد شده از شیخ مفید در *اوائل المقالات*، به درستی به این سه قسم توجه شده، و شیعه بر «اتباع امیرالمؤمنین علیه السلام علی سبیل الولاء والاعتقاد لإمامته بعد الرسول صلی الله علیه و آله» (پیروان علی علیه السلام [ناظر به رتبه رفتاری]، بر مبنای ولای [ناظر به رتبه محبت] و اعتقاد به امامت بلا فصل او [ناظر به رتبه اعتقاد]) «تطبیق یافته است (مفید، ۱۴۱۴ق - ب، ص ۳۵).

ائمۀ اطهار علیهم السلام به‌صراحت، شیعیان را کسانی دانسته‌اند که پیرو ایشانند و در همان حال، اذعان کرده‌اند که پیروان ایشان کسانی هستند که از اوامر الهی اطاعت می‌کنند؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام

می‌فرمایند: «ما شیعتنا إلا من أطاع الله» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۷۳)؛ شیعه ما نیست مگر کسی که مطیع خداست. بر این اساس، شایان توجه است که همسو با بیانات اهل بیت (ع)، در نقطه ثقل و آغاز تعریف یادشده از شیخ مفید، واژه «اتباع» (پیروان) تأکیدی بر «پیروی کردن» در جایگاه جوهره اصلی مفهوم «شیعه» است.

نتیجه‌گیری

واژه «شیعه»، که از دیرباز نام و اصطلاحی برای پیروان مکتب اهل بیت (ع) است، در عربی، از نظر لغوی، به دو گونه به کار می‌رود: مضاف به اسم فرد یا خاندان به معنای «پیروان»، و مفرد (الشیعه) به معنای «گروه». این دو گونه کاربرد در قرآن کریم نیز وجود دارد.

میان کاربردهای مضاف، «شیعة علی (ع)» کهن‌ترین نمونه و برگرفته از احادیث نبوی بود و در امتداد آن، «شیعة آل محمد (ص)» استعمال شد. در برابر، «شیعة عثمان» و مواردی مانند «شیعة آل ابی سفیان» هم‌پایه با عنوان عثمانیه کاربرد یافت. ترکیب «شیعة بنی‌العباس» در مراحل آغازین، بازگوی پیوند مذهبی عباسیان و کیسانیه بود؛ اما پس از تثبیت خلافت عباسی، از حمایت سیاسی از این خاندان حکایت داشت.

از یک سو، غلبه استعمال شیعة علی (ع)، که ریشه‌دار و متأثر از نگرش قدسی بود، و از دیگر سوی، رواج اصطلاحاتی همچون عثمانیه به‌جای شیعة عثمان این زمینه را فراهم کرد که شیعه (الشیعه) به «شیعة علی (ع)» متبادر و به یک اصطلاح برای آن تبدیل شود؛ البته ائمه اطهار (ع) نیز در تثبیت این اصطلاح و هویت‌بخشی مفهومی به آن نقش داشتند.

تبدیل واژه شیعه به یک اصطلاح برای شیعة علی (ع) فرایند واژگانی و جدا از پیدایش گرایش‌های شیعی بود و بر این اساس، وجود گرایش اعتقادی به امامت بلافصل علی (ع) بستگی به شکل‌گیری این اصطلاح نداشت.

کاربردهای اصطلاح الشیعه در برخی مقاطع تاریخی، بیانگر دو مفهوم خاص و عام بود. شیعه در مفهوم اصطلاحی خاص، شامل معتقدان به امامت منصوص و بلافصل علی (ع) و فرزندان او بود، و در مفهوم عام، دامنه‌ای وسیع‌تر داشت و گرایش غیراعتقادی (محبّتی) را نیز پوشش می‌داد. در این حال، با گذشت زمان، واژه شیعه به مفهوم اصطلاحی خاص (اعتقادی) تطبیق یافت، و اسمی برای پیروان مذهب تشیع شد. از آن سو، کسانی که فقط محبّ اهل بیت (ع) بودند، «مُتَشَبِّه» نام گرفتند.

شیخ مفید در *اوائل المقالات*، با اختصاص اصطلاح «الشیعه» به «پیروان امیرمؤمنان (ع) بر مبنای ولاء و اعتقاد به امامت بلافصل او و نفی امامت از خلفای پیشین»، فقط امامیان و زیدیان جارودی را شیعه دانسته است. در این سخن، به اینکه شیعه در ادامه شامل پیروان فرزندان علی (ع) نیز بوده، تصریح نشده است. البته به‌درستی، «بلافصل» بودن امامت علی (ع) در اندیشه شیعه انعکاس یافته و بر «پیروی» به‌عنوان جوهره اصلی مفهوم شیعه، تأکید شده است.

از دیگر تعاریف ارائه شده برای «شیعه»، تعریف ابن‌حزم اندلسی به ظاهر جامع است، اما در تعریف او این کاستی وجود دارد که شیعه را معتقد به «شایسته‌تر بودن» علی (ع) و فرزندان او برای امامت معرفی کرده است، نه معتقد به «امامت» آنان پس از رسول خدا (ص).

منابع

آقانوری، علی، ۱۳۸۵، *خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، ۱۳۸۷ق، *شرح نهج البلاغة*، ج دوم، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیة.

ابن اثیر، عزالدین علی‌بن ابی‌الکرم، ۱۳۸۵ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.

ابن‌اعثم کوفی، ابو‌محمد احمد، ۱۴۱۱ق، *الفتوح*، تحقیق علی‌شیری، بیروت، دارالأضواء.

ابن حجر، احمد بن علی، بی‌تا، *فتح الباری*، ج دوم، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر.

ابن حزم اندلسی، علی‌بن احمد، ۱۴۲۶ق، *الله صل فی الملل و الاهواء و النحل*، تحقیق ابو‌عبدالرحمن عادل بن سعد، قاهره، دار ابن‌الهیثم.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۰۸ق، *تاریخ ابن‌خلدون*، تحقیق خلیل شحادة، ج دوم، بیروت، دارالفکر.

ابن‌راشد، مفلح‌بن‌الحسین (الحسن)، ۱۴۲۰ق، *إلزام النواصب*، تحقیق عبدالرضا النجفی، بی‌جا، بی‌نا.

ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی‌بن‌حسن، ۱۴۱۷ق، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی‌شیری، بیروت، دار الفکر.

ابن‌فقیه، ابو‌عبدالله احمد همدانی، ۱۴۱۶ق، *کتاب البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت، عالم‌الکتب.

ابن‌مردویه اصفهانی، ابی‌بکر احمد بن موسی، ۱۴۲۲ق، *مناقب علی بن ابی‌طالب* و *ما نزل من القرآن فی علی*، تحقیق عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین، قم، دار‌الحديث.

ابن‌منظور، ۱۴۱۶ق، *لسان‌العرب*، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العیادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، ۳۹۳ق، *الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، تهران، بی‌نا.

ابن‌الجوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۴۱۲ق، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.

ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن‌الحسین، بی‌تا، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق سیداحمد صقر، بیروت، دارالمعرفة.

ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، ۱۳۸۲، *گرایش‌ها و مذاهب اسلامی (الزینة)*، ترجمه علی آقانوری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

اسکافی، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۲ق، *المعیار و الموازنة فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب*، تحقیق محمدباقر المحمودی، بیروت، بی‌نا.

اشعری قمی، ابو‌خلف سعد بن عبدالله، ۱۳۶۰، *المقالات و الفرق*، تصحیح محمدجواد مشکور، ج دوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی.

الویری، محسن، ۱۳۹۱، «گونه‌شناسی انتقادی دیدگاه‌ها درباره تاریخ و چگونگی پیدایش تشیع»، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، ش ۸، ص ۵۲-۵۷.

بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، *انساب‌الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.

تستری، محمدتقی، ۱۴۲۵ق، *قاموس الرجال*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

تقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم، ۱۳۵۳، *الغارات*، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی.

جعفریان، رسول، ۱۳۸۵، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*، قم، انصاریان.

حسکانی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد، ۱۴۱۱ق، *شواهد التنزیل*، تحقیق محمدباقر محمودی، قم، مجمع‌احیاء الثقافة الإسلامية.

حسینی، تاج‌الدین ابن‌محمد، ۱۳۸۲ق، *غایة الاختصار...*، تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف، المطبعة الحیدریة.

مؤلف ناشناخته، ۱۳۸۸، *داستان غریبان* (شیعیان یمن)، قم، بین‌الحرمین.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، ۱۳۶۸، *الأخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی.

ذهبی، شمس‌الدین محمد، ۱۴۱۳ق، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج دوم، بیروت، دار‌الکتاب العربی.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، ۱۳۸۲ق، *الأنساب*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة.

سید بن طاووس، ۱۳۹۹ق، *الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف*، قم، خیام.

____، ۱۴۱۷ق، *اللہوف فی قتلى الطفوف*، قم، انوار الہدی.

سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۱۱ق، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قم، الشریف الرضی.

____، بی‌تا، *الدر‌المشور*، بیروت، دار‌المعرفة للطباعة والنشر.

شریف مرتضی، ۱۴۱۰ق، *الشافی فی الامامة*، ج دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

____، ۱۴۱۰ق، *الفصول المختارة*، تحقیق سیدنورالدین جعفریان اصفهانی و دیگران، ج دوم، بیروت، دار‌المفید.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۸۱ق، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت، دار‌المعرفة.

صدوق، محمد بن علی، بی‌تا-الف، *صفات‌الشیعة*، تهران، عابدی.

____، بی‌تا-ب، *فضائل‌الشیعة*، تهران، عابدی.

____، ۱۴۰۵ق، *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ‌الأمم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج دوم، بیروت، دار‌التراث.

طوسی، ابوجعفر، بی‌تا، *اختیار معرفة الرجال*، تصحیح و تعلیق میرداماد استرآبادی، تحقیق سیدمه‌دی رجایی، قم، مؤسسه آل‌ال‌بی‌ت.

- فضل بن شاذان، ۱۳۶۳، **الایضاح**، تحقیق سیدجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران.
- فیاض، عبدالله، ۱۴۰۶ق، **تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه**، چ سوم، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- قاضی نعمان، بی تا، **شرح الاخبار**، تحقیق سیدمحمدحسینی جلالی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۷، **الکافی**، تحقیق علی‌اکبر غفاری، چ سوم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، **بحار الانوار**، چ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- مسعودی، علی بن الحسین، بی تا، **التنبیه و الإشراف**، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی.
- ____، ۱۴۰۹ق، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، تحقیق اسعد داغر، چ دوم، قم، دارالهجرة.
- مسکویه، ابوعلی رازی، ۱۳۷۹، **تجارب الأمم**، تحقیق ابوالقاسم امامی، چ دوم، تهران، سروش.
- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۰، **دائرة المعارف فارسی**، چ دوم، تهران، امیرکبیر.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، لاهیا
- التراث، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
- ____، ۱۴۱۴ق-الف، **أقسام المولی**، تحقیق مهدی نجف، چ دوم، بیروت، دارالمفید.
- ____، ۱۴۱۴ق-ب، **اوائیل المقالات**، تحقیق ابراهیم انصاری، چ دوم، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، بی تا، **البدء و التاریخ**، مکتبه الثقافه الدینیة.
- ملک مکان، حمید و دیگران، ۱۳۸۹، **تشیع در عراق در قرون نخستین**، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- منتظری مقدم، حامد، ۱۳۸۲، «واژه‌شناسی شیعه و تشیع»، **معرفت**، ش ۶۵، ص ۴۳-۵۰.
- منقری، نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق، **وقعة صفین**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چ دوم، قاهره، المؤسسة العربیة الحدیثة.
- مؤلف ناشناخته، ۱۳۹۱ق، **أخبار الدولة العباسیة و فیه أخبار العباس و ولده**، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار
- المطلبی، بیروت، دارالطلیعة.
- ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، ۱۳۸۹، **فرقه‌های اسلامی و مسئله امامت** (مسائل الامامة)، ترجمه علیرضا ایمانی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- نجاشی، احمد بن علی، بی تا، **رجال النجاشی**، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- نوبختی، حسن بن موسی، ۱۳۵۵ق، **فرق الشیعه**، تصحیح سیدمحمدصادق آل‌بحر العلوم، نجف، المطبعة الحیدریة.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بی تا، **تاریخ یعقوبی**، بیروت، دار صادر.